

## لیدنی های بد

محمد غزنویان

کانون مدافعان حقوق کارگر- با دیدن تصاویر سوختن اتومبیل‌ها در آتش، غارت فروشگاه‌ها، تخریب ویترین‌ها و سرانجام فرار عده‌ای و تعقیب پلیس با اسب و باتوم، فرار است فقط یک چیز در ذهن مخاطب نقش ببندد: "مقابله قانون با مهاجمان غارتگر".

این جاودپی است که حامیان وضع موجود جهان، به کمک رسانه‌ها می‌توانند تعاریف ما را از کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی تغییر دهند. آنها می‌توانند از بین برداشت‌های احتمالی، به چند برداشت کم‌خطرتر و یک برداشت نهایی، جهت بدهند و این کار را بدون اینکه به‌درستی متوجه آن شویم، به گونه‌ای انجام دهند که همگی باور کنیم برداشت دیگر اشتباه، یا غیر اخلاقی و غیر اجتماعی است. بنابراین ما حتی پیش از آنکه توان اظهار نظر پیدا کنیم، خودمان در مقام نخستین سانسورچی وارد میدان می‌شویم! در واقع ما تنها قادریم از بین آنچه آنها تجویز می‌کنند، انتخاب کنیم. انتخابی که تنها در ظاهر متفاوت است و در نهایت، همانی است که باید برگزیده شود. همین می‌شود که همگی با هم، اگرچه با داشتن نوعی استقلال تو خالی تحلیلی، به این نقطه می‌رسیم که بله! آنها یک عده آدم قانون‌شکن هستند که جز عیاشی و تخریب کور، هدف دیگری ندارند!

رسانه‌ها با نمایش مکرر صحنه‌های غارت، کاری می‌کنند که مردم به همین نظم موجود، دو دستی بچسبند و هرگونه نوسان در روال منطقی سرمایه‌داری را، مانند اختلالی در نحوه مصرف و باز توزیع درآمد ملی قلمداد کنند. آنها اخلال در فروش فست فودها و حراج‌های آخر فصل فروشگاه‌های بزرگ را مانند فرصت‌سوزی درک می‌کنند. تلوزیون به طور دائم، کلمات اوباش و دزدان و مهاجمان را تکرار می‌کند و مخاطبان هم به بلغور آنها می‌پردازند. تلوزیون زبان تازه‌ای برای صاحبان ثروت و قدرت خلق می‌کند تا نگرانی مردم، پیش از برنامه‌های مالیاتی و سیستم آموزشی دولت، به سمت هیولایی به نام "شورش مردم حومه‌های شهر" برود. آنها دریافته‌اند که مردم، گاهی نیز به مشاهده برخی صحنه‌های شورش و هیجان نیاز دارند، ولی بهتر می‌دانند که چطور معنای شورش‌ها را جابه‌جا کنند.

(آنها مردم را به خوب و بد تقسیم می‌کنند و خوب از نظر آنها، مثلاً کارگری‌ست که پول استثماریش را صرف انتخابی آزادانه بین هزاران کالای مصرفی در فروشگاه زنجیره‌ای کند و اگر اعتراضی در ذهنش نقش بست، آن-را نه با همکارش، بلکه با مدیر تولید کارخانه در میان بگذارد.)

مگر نه این است که آنها از یک طرف سقف بدهی‌های دولتهای‌شان را افزایش می‌دهند و از طرف دیگر، آنها را ملزم به پرداخت کمک‌های کلان مالی، مثلاً به مردم قحطی زده سومالی می‌کنند؟ مگر جز این است که همواره باید عده‌ای گرسنه در حال احتضار وجود داشته باشند که ساکنان جزایر آرام سرمایه‌داری، به همین کنسرو از راه استثمار به‌دست آمده رضایت دهند؟ مگر جز این است که آنها مردم را راضی کرده‌اند که میلیاردها دلار برای امنیت آنها در کابل و بغداد هزینه می‌کنند؟ حالا چطور ممکن است در برابر هرج و مرج طلبی در قلب تپنده انباشت ثروت، به راحتی گذشت؟ چطور می‌شود باز هم طوری وارد عمل شد که شک و شبهه‌ای برای پوچی کنوانسیون‌ها و سازمان‌های حقوق بشری پیش نیاید؟

تنها کار مقرون به صرفه همین است که از اساس، جلوی بروز این پرسش‌ها را گرفت! نگاه‌ها نباید به سمت طرح پرسش از ضعف‌های ساختاری سرمایه‌داری هدایت شوند. باید تعدادی مقصر مستقل پیدا شوند. باید مردم به‌جای آن‌که به مغزشان رجوع کنند، تصاویری را جلوی چشمان‌شان تکرار کرد. باید به آنها گفت که

اشکال، نه از سیستم، بلکه از کژکاری و بدکاری برخی از اجزای بیرون از سیستم است. کسانی که نمی-خواهند مثل ما باشند؛ کسانی که جرات می‌کنند ارزش‌های شهروندی را زیر پا بگذارند.

سیستم با همدستی شاخه‌های وسیع فرهنگی و رسانه‌ای، مانعی جدی بر سر راه پرسش از بدکاری خودش ایجاد می‌کند؛ مانعی که باعث می‌شود تا همواره به‌دنبال مقصر، جایی بیرون از سیستم بگردیم. سیستم خود را مانند یک نظام مقدس نمایان می‌کند که هرگونه پرسشی از ماهیت آن، مانند یک گناه کبیره تلقی می‌شود؛ گناهی که عاقبتی جز به "مهاجم و عاصی" شهره شدن، ندارد. آنها اجازه نمی‌دهند کسی بپرسد چرا آن‌همه مدح و ثنای آزادی و حق انتخاب، تبدیل می‌شود به خشونت کور شهروندان لندن؟ اگر به-راستی راهی برای بروز صداهای خاموش مردم حومه موجود است، پس چرا آنها دست به تخریب و غارت می-زنند؟ چه چیز به‌راستی ترسناکی در این شورشیان وجود دارد که باید با پوشیدن لباس نارنجی، دور شهر گردانده شوند و معابر عمومی را نظافت کنند تا درس عبرتی برای سایرین شوند؟

آنچه از نظر سیستم، یک عفونت خطرناک است که باید از سرایت آن به دیگر بخش‌های جامعه جلوگیری شود، در واقع چیزی به‌جز اعتراض مردمی واپس رانده و تهی‌دست نیست. آنها در نظام شسته و رفته دموکراتیک سرمایه‌داری جذب نشده‌اند و با وجود سابقه دیرپای فعالیت صنفی و حزبی، جایی برای‌شان در نظر گرفته نشده است. خشونت عیان مردمی از جنس مردم حواشی لندن، محصول سیستمی است که خشونت را درون خویش پرورش می‌دهد، ولی با اشکال نوینی آن‌را مهار و پانسمان می‌کند. وقتی در یک نظام موصف به مردم‌سالاری، این‌همه اویاش وجود دارند که ظرف یک روز، چنان بلوایی به‌پا می‌کنند، باید از اساس به ماهیت و به ژست‌های فرهنگی نخبگان سیاسی تردید کرد. همواره هم باید تردید کرد!

چند سالی است که سر و کله این مردم بد، هر از چندی در پاریس، هامبورگ، آتن و مادرید پیدا می‌شود و از این پس، باید در انتظار کم شدن فواصل حضور و عمیق‌تر شدن خشونت‌شان باشیم. شاید سیستم برای فرار از تکرار، نامی تازه برای آنها در نظر بگیرد؛ شاید هم ما باید به این عناوین و اوصاف شک کنیم و تعریف‌مان را تازه نمائیم. شاید مردم بد، همان‌هایی باشند که با تمام وجود، در پی یک روز خوب‌اند!